

یادگار زریران



برگردان

دکتر زاله آموزگار



يادگار زرين

عنوان و نام پدید آور	: یادگار زیریران: متنی حماسی از دوران کهن / برگردان ژاله آموزگار.
مشخصات نشر	: تهران: معین، ۱۳۹۲.
مشخصات ظاهری	: ۶۳ ص.
شابک	: 978-964-165-090-4
وضعیت فهرست نویسی	: فیپا.
عنوان دیگر	: متنی حماسی از دوران کهن.
موضوع	: ادبیات پهلوی.
شناسه افزوده	: آموزگار یگانه، ژاله، ۱۳۱۸-
رده بندی کنکره	: ۱۳۹۲ / ۵۱ / ۲۰۶۵ PIR
رده بندی دیویی	: ۸۶۰ / ۰۷۳
شماره کتابشناسی ملی	: ۳۳۲۲۳۴۶

یادگار زریران

متنی حماسی از دوران کهن

برگردان
ژاله آموزگار



انتشارات معین



انتشارات معین

روبه روی دانشگاه تهران، فخررازی، فاتحی داریان، پلاک ۳
صندوق پستی ۷۷۵-۱۳۱۴۵ / تلفن ۶۶۹۷۷۳۷۲-۶۶۴۰۵۹۹۲
پست الکترونیکی: info@moin-publisher.com

یادگار زریران

برگردان: ژاله آموزگار

چاپ اول: ۱۳۹۲

حروف نگاری: علم روز

لیتوگرافی: صدف

چاپ: مهارت

شمارگان: ۱۱۰۰ نسخه

تمامی حقوق این اثر برای انتشارات معین محفوظ است.

فروش اینترنتی: www.moin-publisher.com

فروش تلفنی: ۶۶۴۱۴۲۳۰-۶۶۹۶۱۴۹۵

قیمت: ۷۰۰۰ تومان

پیشگفتاری بر یادگار زیران^۱

آثار بازمانده به زبان پهلوی ساسانی را معمولاً به دو دسته متون دینی و غیردینی تقسیم می‌کنند. گرچه در همه این آثار که بدان نام ادبیات پهلوی زردشتی^۲ نیز داده‌اند، هاله‌ای از باورهای دینی زرتشتی را می‌توان یافت. ولی چون در تعدادی از این متون مستقیماً از مطالب دینی سخن به میان نمی‌آید، عنوان متون غیردینی برای آنها برگزیده شده است. یادگار زیران، همراه آثاری همچون کارنامه اردشیر بابکان، شهرستان‌های ایران، خسرو و ریدک، شگفتی‌ها و برجستگی‌های سیستان، گزارش شطرنج، سور سخن و... را می‌توان جزء این گروه به شمار آورد^۳.

۱. در پهلوی Ayādgār ī Zarērān.

۲. ابوالقاسمی، محسن، تاریخ زبان فارسی، انتشارات سمت، چاپ اول ۱۳۷۳، ص ۱۴۸.

۳. تفضلی، احمد، تاریخ ادبیات ایران پیش از اسلام، به کوشش ژاله آموزگار، انتشارات سخن، چاپ اول ۱۳۷۶، به ترتیب صفحات ۲۶۷، ۲۶۳، ۲۶۰، ۲۸۹، ۲۹۰، ۲۹۳، ۲۹۱.

یادگار زریران رساله کوچکی است به زبان پهلوی ساسانی، ظاهراً به نثر همراه با شعر^۱، اثری حماسی، که اصل پارتی دارد، چون در خلال آن، واژگان، ترکیبات و ساختارهای زبان پارتی را می توان دید. این اثر کهن ترین تعزیه نامه و نمایشنامه ایرانی به شمار می آید^۲ و قطعه ای است احتمالاً از یک رشته حماسه های ایرانی که به همت گوسان های^۳ پارتی تا دوره ساسانی به طور شفاهی زنده بوده اند. و شاید این اثر در آن زمان تدوین یافته است و چون به دست موبدان ایرانی از حالت شفاهی به نوشتاری درآمده است، رنگ و بویی نیز از دین مزدیسنا پی گرفته، ولی روح پهلوانی آن همچنان محفوظ مانده است^۴.

بنویست نخستین بار به شعر بودن این متن پی برد و کوشش کرد ساختمان شعری آن را مشخص کند^۵.

۱. آموزگار، ژاله، «یادگار زریران (نثر توأم با شعر)»، وزن شعر فارسی از دیروز تا امروز، به کوشش امید طیب زاده، انتشارات فرهنگستان زبان ادب فارسی، چاپ اول، ۱۳۹۰، ص ۶۰-۴۳.

۲. ماهیار نوابی، یحیی، یادگار زریران، انتشارات اساطیر، ۱۳۷۴، ص ۷.

۳. گوسان ها سرایندگان و خوانندگانی بودند که داستان های حماسی و عاشقانه و روایت های کهن ایرانی را به یاد داشتند و آنها را با ساز می خواندند، این گروه قصه گو و نقل که افسانه ها را سینه به سینه نقل کرده اند و در دوره ساسانی به خنیاگران معروفند، نمادی از سنت شفاهی ایران هستند و در حفظ میراث ادبی گذشته این سرزمین نقش عمده ای بازی کرده اند. برای توضیحات بیشتر نک: بویس، مری، گوسان پارتی و سنت نوازندگی در ایران، ترجمه مسعود رجب نیا، انتشارات توس، ۱۳۶۹.

۴. کیا، خجسته، قهرمان بادپا، نشر مرکز، ۱۳۷۵، ص ۲۶.

5. Benveniste, E. "Le memorial de Zarēr", J. A. 1932.

ذبیح الله صفا این نوشته را به فارسی برگردانده است که بنا بر نظر ماهیار نوابی اشتباهاتی در ترجمه آن به چشم می خورد. (ماهیار نوابی، همان، ص ۱۴).

احتمال این نیز هست که مطالب این اثر از متنی اوستایی که امروزه در دست نیست اقتباس شده باشد^۱، چون بخش‌هایی از آن را در کتاب هفتم دینکرد نیز می‌توان یافت^۲.

یادگار زریران شرح جنگ ایرانیان با خیونان^۳ در دوره گشتاسب، شاه ایران و ارجاسب، خداوندگار خیونان است. در این نبرد بیست و سه تن از برادران و پسران گشتاسب، از آن جمله زریر، پادخسرو، فرشاورد... کشته می‌شوند. بستور پسر خردسال زریر به خونخواهی پدر به میدان می‌رود و بر مُرده پدر با لطیف‌ترین واژه‌ها سوگواری و نوحه‌سرایی می‌کند، و ناله‌های او شاه‌بیت‌های سوگنامه‌ای کهن در دل این متن حماسی می‌شود. سرانجام سپاه ایران به یاری اسفندیار، پسر گشتاسب بر خیونان پیروز می‌شوند و ارجاسب را شکست خورده به دیار خود باز می‌گردانند.

دقیقی این داستان را به شعر درآورده است و فردوسی سروده دقیق را به طور کامل در شاهنامه گنجانده است^۴.

۱. تفضلی، همان، ص ۲۶۸.

۲. آموزگار، تفضلی، اسطوره زندگی زردشت، نشر چشمه، چاپ هشتم، ۱۳۸۷، ص ۱۰۴ به بعد.

۳. خیونان که در این متن پهلوی به صورت *hyonān* آمده است، به مردمانی اطلاق می‌شد که در آن سوی ماوراءالنهر زندگی می‌کردند و در دوره‌های بعدتر با تورانیان همسانی می‌یابند. این اقوام را هون‌ها، هیاطله، هفتاله، هفتالیان، هپتالیان نیز خوانده‌اند، مهرداد بهار آنها را ایرانی می‌داند (بهار، پژوهشی در اساطیر، ص ۲۷۳)، ولی در فرهنگ لاروس، فرهنگ معین، دایرةالمعارف مصاحب، توضیحات کافی دال بر غیرایرانی بودن آنها هست. در کتاب تاریخ ایران و عرب‌ها، اثر تئودور نلدکه، ترجمه عباس زریاب خویی، انتشارات انجمن آثار ملی، ۱۳۵۸، ص ۲۲۳، توضیحات مفصلی درباره این قوم آمده است.

۴. شاهنامه، به کوشش جلال خالقی مطلق، دفتر پنجم، ص ۷۶ به بعد.

گرچه سروده دقیق با متن پهلوی یادگار زریران مطابقت کامل ندارد ولی در بسیاری از موارد همسان‌اند.^۱ ماهیار نوایی در بخشی از پژوهش ارزنده خود، همسانی‌ها و تفاریق را با آوردن ترجمه متن پهلوی در کنار اشعار شاهنامه، نشان داده است.^۲

از تاریخ‌نویسان سده‌های نخستین اسلامی، تنها ثعالبی هست که در غررالسیر یا غرر اخبار ملوک الفرس و سیرهم، این داستان را می‌آورد که با متن پهلوی اختلافاتی دارد. در آنجا داستان با تفصیل بیشتری روایت شده است.^۳ متن پهلوی این رساله، در مجموعه متون پهلوی، به چاپ رسیده است.^۴ متن یادگار زریران از دیرباز مورد توجه ایران‌شناسان و پژوهشگران قرار گرفته است.^۵

گیگر^۶ در ۱۸۹۰ از پیوستگی آن با شاهنامه سخن گفته است، نلدکه^۷، هوبشمن^۸، مدی^۹، نیبرگ^{۱۰}، بنونیست^{۱۱} و دیگران، ترجمه‌ها و یادداشت‌هایی در این باره منتشر کرده‌اند.

۱. ماهیار نوایی، همان، ص ۸. ۲. ماهیار نوایی، همان، ص ۴۳ به بعد.

۳. روحانی، سیدمحمد، شاهنامه کهن، پارسی تاریخ غررالسیر، انتشارات دانشگاه فردوسی، چاپ اول، ۱۳۷۲، ص ۱۶۵ به بعد.

4. Jamasp Asana, Pahlavi Texts, Bombay 1897/1913, P. 1-17.

ماهیاری نوایی در سال ۱۹۶۹، این متن را مجدداً جزء انتشارات بنیاد فرهنگ تجدید چاپ کرده است و متن پهلوی پایانی کتاب از این اثر گرفته شده است. نک: همو، یادگار زریران، ص ۱۵.

۵. برای اطلاع از جزئیات پژوهش این دانشمندان که نامشان در بند بعدی ذکر می‌شود، نک: ماهیار نوایی، یادگار زریران، ص ۱۱ به بعد.

6. Geiger. W.

7. Nöldoke. Th.

8. Hubschman

9. Modi. J. J.

10. Nyberg, H. S.

11. Benveniste. E.

مری بویس به شباهت‌هایی میان این روایت و داستان عاشقانه
زریادرس و اُداتیس^۱، اشاره می‌کند.^۲

داود منشی‌زاده ترجمه‌ای به آلمانی از آن به چاپ رسانده است^۳ که
انتقاداتی را از جانب شروو^۴ و ماتسوخ^۵ و لازار^۶ و شکی^۷ به دنبال داشته
است.^۸ اولین ترجمه فارسی این اثر، پس از ترجمه ذبیح‌الله صفا از نوشته
بنونیست^۹، از ملک‌الشعراى بهار است.^{۱۰}

سعید عریان^{۱۱} و بیژن غیبی^{۱۲} نیز آن را به فارسی ترجمه کرده‌اند.
مهرداد بهار، ترجمه کاملی از آن را در پژوهشی در اساطیر ایران داده
است.^{۱۳} خجسته کیا با توجه به صورت نمایشی آن، این اثر را تحلیل کرده
است.^{۱۴}

1. Boyce, M. "Zariadres and Zarēr". BSOAS XII, 1955, 463-77.

و ترجمه فارسی آن: مری بویس، «زریادرس و زریر»، ترجمه کتابیون صارمی،
یشت فرزانیگی، جشن‌نامه دکتر محسن ابوالقاسمی، انتشارات هرمس، ۱۳۸۴، ص
۱۴۵ تا ۱۶۸.
۲. تفضلی، همان، ص ۱۸.

3. Monchizadeh, D., "Die Geschichte Zarēr's Ausführlich Kommentiert".
Acta Universitatis Upsaliensis, Studia Indoeuropaea Uppsaliensia, 4, Uppsala,
1981.

4. Skjaervø, P. O.

5. Macuch, M.

6. Lazard, G.

7. Shaki, M.

۸. برای توضیحات بیشتر در مورد انتقادات این ایران‌شناسان، نک: ماهیار نوابی،
همان، ص ۱۷ و ۱۸.
۹. نک: به قبل.

۱۰. بهار، محمدتقی، ترجمه چند متن پهلوی، تهران ۱۳۴۷، ص ۵۵ تا ۷۹.

۱۱. عریان، سعید، متون پهلوی، تهران ۱۳۷۱.

۱۲. غیبی، بیژن، یادگار زریران، بیلفلد، ۱۳۷۵.

۱۳. بهار، مهرداد، پژوهشی در اساطیر ایران، ص ۲۶۴ تا ۲۷۴.

۱۴. کیا، خجسته، قهرمانان بادپای، نشر مرکز، ۱۳۷۵.

ارزنده‌ترین اثر در این مورد پژوهش عالمانه ماهیار نوایی است که متن پهلوی آن را با ترجمه فارسی و آوانویسی لاتین و سنجش آن با شاهنامه، همراه با یادداشت‌های مفصل و سودمند و واژه‌نامه منتشر کرده است.^۱ من سالها این متن را در دانشگاه تهران تدریس کرده‌ام و درباره نکات آن با همکاران و بخصوص زنده‌یاد احمد تفضلی مشورت کرده‌ام و بر مبنای این تجربه‌ها، ترجمه حاضر، برگردانی است جدیدتر از این متن حماسی شاعرانه. همه پژوهش‌های پیشین نیز مدّ نظر بوده است و مورد استفاده. در این برگردان کوشیده‌ام ضمن وفاداری کامل به متن اصلی، زبانی روان و مفهوم همگان عرضه کنم و تا آنجا که می‌توانستم کوشیده‌ام تا از لطافت و شیرینی این متن شاعرانه کم نکنم.

در این ترجمه بیش از همه از یادداشت‌های بسیار سودمند استاد ماهیار نوایی، که آموزش زبان پهلوی را با او آغاز کردم و ادامه تحصیل در رشته فرهنگ و زبان‌های باستانی را، و امداد کلاس‌های شیرین و پربار او هستم، بهره برده‌ام.

ترتیب بندها را بنابر شماره گذاری جاماسب آسانا حفظ کرده‌ام. در جاهایی که برگردان من با ترجمه‌های پیشین تفاوت‌هایی داشته است، در زیرنویس‌ها بدان اشاره شده است و در یادداشت‌ها در حد امکان از توضیحات کاملاً تخصصی پرهیز کرده‌ام.

در چاپ این کتاب هم مرهون مهربانی‌های آقای لیما صالح رامسری مدیر فرهنگ دوست انتشارات معین هستم، اصرار و پشتکار ایشان، راه انتشار این اثر را هموار کرد و همچنین بار دیگر تخصص و بردباری آقای

۱. ماهیار نوایی، یحیی، یادگار زریران، انتشارات اساطیر، ۱۳۷۴.

مسعود فیروزخانی یار و همراه من در عرضه این کتاب شد.
باشد که این تلاش نیز دریچه‌ای باشد بر روشنی‌های فرهنگ غنی این
سرزمین.

ژاله آموزگار



به نام دادار اورمزد^۱

به نام دادار اورمزد و مُروای^۲ سرنوشت^۳ نیک، تندرستی و دیرزیستی (برای) همه نیکان و نیکوکاران، بویژه آن که این برای او نوشته می‌شود.

۱. این (نوشته) را یادگار زیریران^۴ خوانند. بدان‌گاه نوشته شد که گشتاسب (= ویشتاسپ) شاه با پسران، برادران، شاهزادگان^۵ و

۱. نام اهوره مزدا، در فارسی امروز با املاهای گوناگون متداول است: هُرمُزد، اوهرمزد، هرمز، اهورامزدا، اهوره مزدا، اورمزد و... ما از میان آنها اورمزد را برگزیدیم.
۲. مُروا؛ در معنی تَفأل خیر است، در برابر مُرغوا که تَفأل بد معنی می‌دهد.
۳. آنچه ما به «سرنوشت» برگرداندیم ترجمه Jahišn پهلوی است که در مفهوم تقدیر و بخت است.

۴. یادگار به معنی نوشته و کتاب است و زیریر که در پهلوی به صورت Zarēr و در اوستا به صورت zairi.varay آمده است به معنی «دارنده جوشن زرین»، نام پسر لهراسب و برادر گشتاسب است. «ان» که در پایان نام زیریر آمده است؛ در پهلوی علامت نسبت است مانند اردشیر بابکان.

۵. این واژه در پهلوی wāspuhragān است که معنی شاهزادگان و خواص درباری و ندیمان و ملتزمان را می‌دهد.

همالان^۱ خویش این دین ویژه^۲ مزدیسنايي^۳ را از اورمزد پذیرفت.
 ۲. پس ارجاسب، خداوندگار^۴ خيوانان^۵ را آگاهی آمد که
 گشتاسب شاه با پسران، شاهزادگان، درباریان و همالان
 خویش، این دین ویژه مزدیسنايي را از اورمزد پذیرفت. ۳.
 پس دشواری گرانی برای ایشان بود^۶. ۴. و از سوی ایشان
 بیدرفش^۷ جادوگر و نامخواست هزاران^۸ با دو بیور^۹ سپاه

۱. همالان در پهلوی hamahl و hamāl در مفهوم همتایان. این واژه در فارسی کهن نیز کاربرد دارد.

۲. ویژه در پهلوی abēzag، معنی مقدس، پاک، ناب و ویژه دارد.

۳. مزدیسنايي یا مزدیسنی مترادف دین زردتشتی است.

۴. در پهلوی به صورت خيوانان خدای آمده است، در متن های پهلوی خدا در مفهوم شاه و سرور است.

۵. خيوانان که در پهلوی به صورت hyōnān آمده است، عبارت از مردمانی هستند که در آن سوی ماوراءالنهر زندگی می کردند. مهرداد بهار آنها را ایرانی می داند (پژوهشی در اساطیر، نشر آگه، ۱۳۷۵، ص ۲۷۳) ولی در لاروس، فرهنگ معین، دایرةالمعارف مصاحب، توضیحات دال بر غیرایرانی بودن آنهاست. در مواردی با تورانیان همسانی می یابند. این قوم را هون ها، هیاطله، هفتاله هم خوانده اند. نک: به قبل، ص ۷.

۶. در متن به صورت مضارع آمده است.

۷. در پهلوی Widrafš، در فارسی بیدرفش، نام پهلوان خیونی است. صفت یا لقب او جادوگر است که در پهلوی به صورت «جادو» نوشته می شود.

۸. نامخواست هزاران نام پهلوان دیگر خیونی است، برخی هزار را نام پدر نامخواست فرض کرده اند و -ان را علامت نسبت دانسته اند. ولی هزار معمولاً کاربرد نام خاص ندارد. لذا هزاران باید صفتی هم چون «جادوگر» که صفت بیدرفش است باشد. ماهیار نوایی آن را تصحیفی از خزروان تورانی می داند. نک: به توضیحات بسیار مفید و گسترده ماهیار نوایی، یادگار زیربان، ص ۸۰ و ۸۱.

۹. بیور در پهلوی bēwar، به معنی «ده هزار» است و سپاه گسیل شده در مجموع بیست هزار است.

گزیده به پیام آوری^۱ به ایران شهر آمد.

۵. پس جاماسب پیشینیان سالار^۲ (= صدراعظم)، زود اندرون اندر شد و به گشتاسب شاه گفت که: از سوی ارجاسب خداونگارِ خیونان دو فرستاده آمده است^۳ که در همه کشور^۴ خیونان از ایشان نژاده تر^۵ نیست. ۶. یکی بیدرفش جادوگر و دیگری نامخواست هزاران، دو بیور سپاه گزیده همراه دارند و گویند که ما را به پیش گشتاسب شاه اندر هلید^۶.

۷. گشتاسب شاه گوید که ایشان را به پیش او اندر هلند.

۸. آنان اندر شدند و به گشتاسب شاه نماز بردند و نامه^۷ را دادند.

۹. ابراهیم^۸ دبیران مهست^۹ (= بزرگترین دبیران، دیوان سالار) بر

۱. در پهلوی bayaspānīh که معنی سفارت و پیام آوری می دهد.

۲. منظور سردار یا سالار مقدم است و توسعاً مفهوم وزیر بزرگ و صدراعظم دارد.

۳. در متن آمد.

۴. در متن «شهر»، در متون پهلوی شهر معنی کشور و سرزمین می دهد.

۵. در پهلوی čihr . hučihr هم معنی تخمه و طبیعت و نژاد دارد و هم معنی چهره و صورت. در اینجا مراد داشتن نژاد خوب است.

۶. از مصدر اندر هشتن. در این متن مفهوم «رخصت دادن و اجازه ورود دادن» دارد.

۷. در متن پهلوی برای نامه واژه فرورده frawardag آمده است که معنی طومار دارد.

۸. این نام را برخی «آبرسام» خوانده اند که نام یکی از بزرگان دوره ساسانی است. ولی از آنجا که دبیران آن دوره بیشتر آرامی بودند، نام ابراهیم بی مناسبت به نظر نمی آمد.

نک: به یادداشتهای ماهیار نوابی، ص ۸۳.

۹. در پهلوی mahist dipiwān یا mahist dibirān به معنی رئیس دیوان شاهی.

پای ایستاد، نامه را بلند خواند.

۱۰. به نامه چنین نوشته شده بود. که: شنیدم که شما خدایگان^۱ این دین ویژه مزدیسنايي را از اورمزد پذیرفتید، اگر از آن باز نایستید^۲ آنگاه، از آن بر ما زیان و دشواری گران می تواند باشد. ۱۱. ولی اگر شما خدایگان را پسند افتد، این دین ویژه را رها کنید، با ما هم کیش باشید در این صورت شما^۳ را همچون سرور خدمت کنیم^۴ و سال به سال به شما زر و سیم^۵ بسیار، اسب نیک بسیار و گاه شهریاری بسیار دهیم. ۱۲. و اگر این دین را رها نکنید و با ما هم کیش نباشید پس بر شما برسیم و خوید^۶ خوریم و خشک سوزانیم^۷ و چهارپای و دوپای از کشور برده گیریم و آنگاه شما را به بند گران و دشواری کار فرماییم.

۱۳. پس گشتاسب شاه چون آن سخن ایشان شنید، (بر او) دشواری گران بود:

۱. در متن پهلوی bayān, bagān بغان.

۲. باز ایستادن، در مفهوم دست کشیدن و رها کردن.

۳. در متن ēg-tān.

۴. در پهلوی paristēm از مصدر paristīdan. در پهلوی مفهوم خدمت کردن و مواظبت کردن هم دارد.

۵. در متن: سیمین.

۶. خوید در پهلوی xwēd، به معنی تر و خیس، یعنی محصولات و به خصوص غلاتی که هنوز سبز هستند.

۷. در متن سوزیم. سوختن هم در مفهوم لازم و هم در مفهوم متعدی به کار می رود.

۱۴. سپس آن تهم سپاهبَد نیو^۱، زریر، چون دید که گشتاسب شاه اندیشناک^۲ شد، زود اندرون اندر شد. ۱۵. و به گشتاسب شاه گفت که: اگر شما خدایگان را پسند افتد، من فرمان دهم^۳ این نامه را پاسخ کنند.

۱۶. گشتاسب شاه گفت که نامه را پاسخ کن!

۱۷. و آن تهم سپاهبَد نیو، زریر، فرمان داد نامه را این گونه پاسخ کنند که: از گشتاسب شاه، ایران دهبَد، به ارجاسب، خداوندگارِ خیونان درود.

۱۸. نخست اینکه ما این دین ویژه را رها نکنیم و با شما هم‌کیش نباشیم. ما این دین ویژه را از اورمزد پذیرفتیم و رها نکنیم، بلکه ماه دیگر (پس از شکست شما) نوشخواری کنیم^۴.

-
۱. در پهلوی *nēw*، به معنی دلیر، در فارسی هم در همین مفهوم کاربرد دارد.
 ۲. در پهلوی *nēhīg*. نهیدن در فارسی کهن در مفهوم غم خوردن و به اندیشه فرو رفتن کاربرد دارد، این واژه را به صورت‌های *wišidak* و *višək* خوانده‌اند و ترسان و پریشان هم معنی کرده‌اند. نک: ماهیار نوابی، ص ۸۴، بهار، پژوهشی در اساطیر، ص ۲۶۵.
 ۳. در پهلوی فرمودن در مفهوم دستور دادن و فرمان دادن است.
 ۴. در پهلوی *anōš xwarēm*. انوش معنی شربت بی‌مرگی می‌دهد. این عبارت به صورت‌های گوناگون تعبیر شده است. مکنزی به این صورت معنی کرده است که ما بی‌مرگی را می‌آزماییم، یعنی زندگی مان را به خطر می‌اندازیم. نک: ماهیار نوابی، ص ۸۴. ما نوشخواری را برگزیدیم، چون بنا بر موارد متعدد در شاهنامه، پس از هر پیروزی بزم گسترده می‌شود و پهلوانان به نوشخواری می‌پردازند.

۱۹. آنجا در آن بیشه^۱ تهی^۲ و مرو^۳ زردشتان، که نه کوه بُرز هست نه دریای ژرف، به آن دشتِ هامون، اسبان و پیکان پهلوانان^۵ حکم خواهند کرد^۶. ۲۰. شما از آنجا آید تا ما از ایدر آیم، شما ما را ببینید، ما شما را ببینیم. ۲۱. و به شما نشان دهیم که چگونه نابود شود^۷ دیو از دست ایزدان.

۲۲. ابراهیم دبیران مهست (= دیوان سالار) نامه را مهر کرد و بیدرفش جادوگر و ناخواست هزاران نامه را پذیرفتند و به گشتاسب شاه نماز بردند و برفتند.

۲۳. پس گشتاسب شاه به زریر برادر فرمان داد که: فرمان ده بر

۱. در متن پهلوی *razūr*، که معنی بیشه می دهد.

۲. این واژه در متن پهلوی به صورت *hwtws* نوشته شده است که آن را می توان *hūtōs* خواند. همسر گشتاسب در متون پهلوی به این نام خوانده می شود. بیشتر مترجمان این عبارت را بیشه هوتوس معنی کرده اند (بهار، ص ۲۶۵). عبارت را به صورت *xwatan* *was razūs* نیز می توان خواند و «ختن که بیشه بسیار دارد» معنی کرد. و با این قرائت این مکان را با شهر ختن یکی دانسته اند. از آنجا که این محل طبعاً باید در مرزدو کشور باشد، ختن به نظر منطقی نمی آید و از سوی دیگر بیشه پر درخت است و جایی که درخت فراوان باشد محل مناسبی برای نبرد نیست. ماهیار نوایی از این واژه با تعبیراتی معنی عاری و تهی به دست می آورد که به نظر منطقی تر می آید (ص ۸۴ و ۸۵).

۳. مرو و مرغ معنی چمن می دهد.

۴. در متن *war*، و ر به معنی دریاچه و مرداب هم هست.

۵. *nēw* پهلوان، در پهلوی آوردن مفرد برای گروهی همجنس متداول است.

۶. در متن *wizārīšn* از *wizārdan*، در مفهوم گزارش کردن.

۷. در پهلوی *zad bawād*. زدن در پهلوی در مفهوم کشتن و از میان بردن هم هست.

فراز کوهسارها و کوه بلند^۱ آتش بیفروزند. ۲۴. و کشور را آگاه کن^۲ و پیام آوران^۳ آگاهی دهند که جز مغ مردان که آب و آتش بهرام را می ستایند و نگاهبانی می کنند^۴، از دهساله تا هشتادساله، هیچ مردی به خانه خویش نماند. ۲۵. ایدون کند که ماه دیگر به دربار گشتاسب شاه آید، اگر نیاید و دار^۵ (= رزم افزار / جنگ افزار) با خویشان نیاورد دستور دهیم او را در آنجا به دار کنند^۶.

۲۶. پس هر کدام از مردمان^۷ را که از پیام آوران آگاهی رسید، در همسپه^۸ (= زمان آخرین گاهانبار)، به دربار گشتاسب

۱. در متن آمده است pad garān bašn, kōf ī burz، که هر دو عبارت را می توان «سر کوهها» معنی کرد، می توان حدس زد که عبارت دوم تفسیر یا معنی عبارت پیشین باشد، نک: ماهیار نوایی، ص ۸۶.

۲. در متن azd که در پهلوی به معنی آگاه و آگاهی است.

۳. در متن bayaspān، نک: بند ۴، یعنی پیکها.

۴. در متن pahrēzēnd، «پرهیز کردن» معنی محافظت کردن می دهد، یعنی دین مردانی که در خدمت آب و آتشکده بهرام هستند.

۵. در متن dār است که معنی تیغ دارد و منظور سلاح است:

("A. Tafazzoli, Notes pehlevies. 1" JA.258, 1970.71, P.89-91)

۶. مؤلف با کلمات بازی کرده است که: اگر «دار» با خود نیاورند، آنها را بر «دار» می کنند.

۷. در متن مردم آمده است، در پهلوی آوردن عبارت مفرد برای یک گروه متداول است.

۸. واژه متن پهلوی را با تصحیح کوچکی می توان hamaspahmēdīm خواند که نام آخرین گاهانبار و زمان آن پنج روز آخر سال یا به عبارت دیگر روزهای بهیزک (پنجشنبه)

شاه آمدند. تمبک^۱ها زده شدند و نای^۲ها به صدا درآمدند^۳ و
 گاودُمب^۴ها به بانگ درآمدند. ۲۷. پس سپاه^۵ به حرکت
 درآیند^۶، پیلبانان^۷ بر^۸ پیل روند و ستوربانان بر^۹ ستور روند،
 گردونه داران بر گردونه روند.

۲۸. بسیار بر ایستد، شَفَره^۹ (= شمشیر بزرگ) رستمی، بس

دزدیده، خَمسَه مُسترقه) است و در آخرین جمله این داستان که پایان نبرد توصیف
 می شود از ماه فروردین نام می برد که خود تأییدی بر این قرائت است. قرائت های دیگر
 مانند pad hēm spāh، با خواندن hēm به جای ham به معنی «برای شرکت در سپاه» نیز
 پیشنهاد شده است، نک: ماهیار نوایی، ص ۸۶. برای گاهشماری و گاهنبارها نک: ژاله
 آموزگار «گزارشی ساده از گاهشماری در ایران باستان»، زبان فرهنگ، اسطوره، ص
 ۲۲۷ تا ۲۴۵.

۱. در این عبارت تنبک و نای و گاودمب مفرد هستند.
۲. نای یا سورنا سازیست که در هنگام رزم و جنگ نوازند. (فرهنگ معین)
۳. pazdēnd از مصدر pazdīdan که برای نواختن نای به کار می رود. pazdēnīdān به
 معنی ترساندن و تعقیب کردن هم هست.
۴. گاودمب یا گاودُم به معنی کرنا و نفیر است که سری باریک و انتهایی گشاد دارد.
 (فرهنگ معین)
۵. در متن کاروان.
۶. در متن ēwarz, ēwarz kunēnd در پهلوی معنی حرکت هم می دهد.
۷. در این عبارت هم، پیلبان و ستوربان و گردونه مفرد هستند.
 ۸. در متن «به».
۹. این واژه در پهلوی به صورت safrag آمده است و قرائت های گوناگونی برای آن
 پیشنهاد کرده اند، نک: ماهیار نوایی، ص ۸۷. به معنی جامه چرمینی که بر روی آن
 قطعات فلزی برنده (شَفَره) بسیاری نشانده باشند هم آمده است. نک: (اکبر نحوی،
 عظیم جبار، «شَفَره رستم یا شَفَره رستون، بازخوانی یک واژه در یادگار زریران» نامه
 فرهنگستان، دوره دوازدهم، شماره اول، بهار ۱۳۹۱، ص ۹۸-۱۰۲. ما مفهوم شمشیر
 را برگزیدیم که به نظر مناسب تر می آید.

تیردان^۱ پُرتیر، بس زره روشن^۲، بس زره چهارگرد^۳.

۲۹. سپاه^۴ ایران شهر چنان بایستند که بانگ شان به آسمان شود و (آوای) پایشان^۵ به دوزخ. ۳۰. به راه که شوند، گذر چنان بپُرنند که از آب بروند و تا یک ماه آب را خوردن نشاید^۶. ۳۱. تا پنجاه روز هوا روشن نبود، مرغان^۷ نشیمن نیابند مگر بر سر اسبان و نوک نیزگان، یا سر کوه نشینند. از گرد و دود شب و روز ناپیدا بود.

۳۲. پس گشتاسب شاه به زریر برادر فرمان داد که خیمه زن^۸ تا ایرانیان نیز خیمه زنند، تا ما بدانیم که شب است یا روز.

۱. در پهلوی kantīr.

۲. در متن rošn، روشن، واژه را با تصحیح کوچکی روین نیز می توان خواند. ماهیار نوابی قرائتی دیگر پیشنهاد می کند و جوشن می خواند. نک: ماهیار نوابی، ص ۸۷. ما «روشن» را از این نظر برگزیدیم که پلوتارک نقل می کند که ایرانیان زرهی بر تن می کردند که می درخشید و چون نور آفتاب بر آن می افتاد چشم دشمن را کور می کرد. ۳. منظور از زره چهارگرد زرهی است که دو بازوان و سینه و پشت را محافظت می کند، در برابر زره هفت کرد، که سر و دو ساق را هم محافظت می کند. ۴. در متن کاروان.

۵. در متن فقط padān آمده است به معنی گام ها.

۶. این عبارت نیز تفسیرهای مختلف داشته است؛ از آن جمله: با خود آب بردارند. چون تا یک ماه آب گذرگاه آشامیدنی نیست. نک: ماهیار نوابی ص ۵۲ و ۸۸، ما این معنی را برگزیدیم از این رو که شاید منظور این است که چون از آب می گذرند، آب قابل خوردن نیست. ۷. در متن مفرد است.

۸. در متن با تصحیح wiyān kun. نک: ماهیار نوابی، ص ۸۸.

۳۳. پس زریر از گردونه بیرون آمد، خیمه زد و ایرانیان نیز خیمه زدند، گرد و دود بنشست. ستاره و ماه در آسمان پیدا شد.

۳۴. پس زنند سیصد میخ آهنین که به آن بندند سیصد رَسَن (= ریسمان)، که بر هر رسنی، سیصد درای (= زنگ) زرین آویزان بود.

۳۵. پس گشتاسب شاه به کی گاه نشیند و جاماسب بیدخش^۱ (= وزیر، صدراعظم) به پیش خواهد، گوید که من دانم که تو جاماسب دانا و بینا و شناسایی^۲. ۳۶. این نیز دانی^۳ که چون ده روز باران آید، چند سرشک^۴ بر زمین آید و چند سرشک بر سرشک آید. ۳۷. این نیز دانی که گیاهان چون بشکفند^۵، گل کدام (گیاه) روز بشکفد و گل کدام شب و گل کدام فردا. ۳۸. این نیز دانی که کدام ابر^۶ آب دارد و کدام ندارد. ۳۹. این نیز دانی که فردا روز چه شود اندر آن اژدها رزم گشتاسبی. از پسران و برادران من کی گشتاسب، که زنده بماند و که بمیرد.

۱. لقب بیدخش تحت اللفظی یعنی نفر دوم حکومتی، و در این داستان در سه مورد دیگر هم این واژه می آید، که مستقیماً معنی وزیر نمی دهد، بلکه منظور مقامی عالی رتبه است.

۲. منظور از شناسا، آگاه بودن بر همه مسائل است.

۳. در متن daned. ۴. منظور از سرشک قطره است.

۵. در متن مفرد است.

۶. در متن midarg که وام واژه ای یونانی است. نک: ماهیار نوایی، ص ۸۹.

۴۰. گوید جاماسب بیدخش که کاش از مادر نژادمی^۱، یا چون زادمی به بخت خویش به کودکی^۲ بمردمی، یا مرغی بودمی به دریا افتادمی یا شما خدایگان این پرسش از من نمی پرسیدی، ولی^۳ چون پرسیدی من نخواستمی که به جز راست گفتمی.

۴۱. اگر شما خدایگان را پسند افتد، دست راستِ خویش پیش برید^۴، به فرّه اورمزد، به دین مزدیسنان و جانِ برادر، زریر سوگند خورید [یعنی این که^۵ هم چنین درازای^۶ شمشیر پولادین و (تیغّه) صیقلی شده^۷ (?) تیر را هم چون آزادگان^۸

۱. افعال این عبارت به صورت تمنایی optatif آمده‌اند.

۲. در متن rahīgīh.

۳. در متن bē به معنی ولی، اما.

۴. این بخش از متن تفسیرها و قرائت‌های متفاوتی داشته است، بهار: دست راست خویش را گروگان برید (پژوهشی در اساطیر، ص ۲۶۷)، ماهیار نوابی: دست راست خویش تا روی بالا (?) برید... (ص ۸۹ و ۹۰) و نظرهای دیگران (در همانجا). ما با تصحیح واژه پهلوی ruwān به هزوارش pēš، این ترجمه را مناسب‌تر دیدیم.

۵. در متن kū که معمولاً در متون پهلوی پیش از تفسیرها می‌آید. احتمالاً این عبارت تا حدودی آشفته نیز برای توجیه آئین سوگند خوردن عبارت پیشین است.

۶. در متن druwāsp که معنی آن مشخص نیست و شاید بتوان آن را به *drānāy-iz تصحیح کرد. نیبرگ و ماهیار نوابی به معنی دسته و قبضه شمشیر گرفته‌اند نک: ماهیار نوابی همانجا.

۷. در متن šēd که به معنی درخشان است و شاید صفتی باشد برای تیر که صیقلی شده و درخشان است.

۸. در متن ērwār.

سه بار بمالید^۱، که تُرا نزم و نکشم و به زندان^۲ ندارم.

۴۲. پس گشتاسب شاه گوید که به فرّه اورمزد و دین مزدیسنان و جانِ زریرِ برادرِ سوگند خوردم که تُرا نزم و نکشم و نیز به زندان ندارم.

۴۳. پس گوید جاماسب بیدخش که: اگر شما خدایگان را پسند، افتد فرمان دهید این بزرگ سپاهِ ایران شهر را از چادر شاهی^۳، یک تیر پرتاب^۴ فراز تر بنشانند.

۴۴. پس گشتاسب شاه فرمان داد آن بزرگ سپاهِ ایران شهر را از چادر شاهی^۵ گشتاسبی یک تیر پرتاب فراز تر بنشانند.

۴۵. پس گوید جاماسب بیدخش که: آن به که از مادر نژادمی، یا

۱. در متن *bē māl*. این عبارت را که ما با تردید به این صورت ترجمه کردیم و داخل ابرو گذاشتیم می تواند تفسیری برای سوگند خوردن باشد. دیگران نیز برگردان های قابل قبولی نداده اند. در هر صورت، احتمالاً آئینی از روش سوگند خوردن است. نک: بهار و ماهیار نوایی، همانجا.

۲. در پهلوی *dēbahr*، معنی خشم هم از آن ازاده شده است، نک: ماهیار نوایی، ص ۹۲. *pad dēbahr dāstan* به معنی تبعید کردن هم هست.

۳. در پهلوی *mašk* به معنی سراپرده و چادر. در فارسی به صورت *مشکو* آمده است.

۴. در متن *figršap* به معنی فاصله ای که تیر پس از پرتاب طی می کند. قرائت های دیگری نیز پیشنهاد شده است، از آن جمله *tigr ayāb*. نک: ماهیار نوایی، ص ۹۲.

۵. در متن بعد از *mašk*، واژه *ابرزین abarzēn* نیز آمده است که آن هم معنی چادر بزرگ می دهد. شاید واژه دوم تفسیری بر واژه اول باشد.

چون زادمی مُردمی یا از کودکی^۱ به بلوغ^۲، نرسیدمی^۳. ۴۶.
 فردا روز که کوبند پهلوان به پهلوان، گراز به گراز، بس مادرِ با
 پسر، بی پسر، بس پسر، بی پدر و بس پدر، بی پسر، بس
 برادر بی برادر و بس زنِ شوی دار^۴ بی شوی شوند. ۴۷. بس
 آیند بارهٔ ایرانیان که گشادَعَنان^۵، شتابان^۶ روند و در میان
 خیونان خداوندگار خود را خواهند و نیابند.

۴۸. خوشا^۷ آن که نبیند آن بیدرفش جادوگر را که آید، رزم تازد،
 تباهی کند^۸ و گُشد سپاهبِ تَهَم، زریر، برادر ترا، و باره‌اش را
 نیز بَبَرند، آن سیاه آهنین سَمب، زریزُ باره؛ و نامخواست
 هزاران که آید، رزم تازد و گُشد آن پادخسروی پارسای
 مزدیسنانی، برادر ترا و باره‌اش را هم بَبَرند، آن زرین، (بارهٔ^۹)
 دریگبَد^{۱۰} (= رئیس دربار) را و نامخواست هزاران که آید رزم

۱. در متن arasih، نارس بودن. ۲. در متن o paymān، به حد تمیز، بلوغ.

۳. این عبارت را این چنین نیز می‌توان معنی کرد: خوش به حال آن کسی که از مادر
 نزادی، یا چون زاد، بمردی، یا از کودکی به گاه تمیز نرسیدی.

۴. در پهلوی šōyōmand.

۵. در متن wišad. یعنی باز و گشاد، منظور عنان گشاده است.

۶. در متن arwand که معنی تند و سریع می‌دهد.

۷. در متن o y weh kē، تحت اللفظی یعنی او بهتر که ... در مفهوم خوشا به حال آن

کسی که ... ۸. در پهلوی wināhēd.

۹. در متن نیست. برای تکمیل جمله اضافه شد.

۱۰. در پهلوی darigbed که معنی رئیس تشریفات و رئیس دربار می‌دهد. شاید منظور

تازد و تباهی کند و گُشد آن فرشاورد پسر ترا، که چون زاده شد نیم نیزه مردی^۱ بود و تو نیز او را از دیگر فرزندان بیشتر دوست (داشتی)، ۴۹. از پسران و برادران تو بیست و سه نفر) بمیرند. ۵۰. پس گشتاسب شاه چون آن سخن شنید، از پیشگاه^۲ به زمین افتاد. ۵۱. به دست چپ کارد و به دست راست شمشیر گیرد و به جاماسب حمله کند^۳ و گوید که درست میاور^۴ (= خوش نیامدی) سمسار^۵ (?) جادوگر، چه مادر تو جادوگر و پدرت دروغزن بودند.

از این عبارت این است که آن باره زرین را ببرند که باره رئیس دربار بوده است. این عبارت را به گونه‌های دیگر نیز خوانده‌اند. بهار «آن زرین دراز نفس را»، ص ۲۶۷، نک: ماهیار نوایی، ص ۹۳.

۱. این عبارت نیز به صورت‌های دیگر خوانده شده است. بهار: دروغ به نامبیزه، ص ۲۶۷ و ماهیار نوایی، بانیم نیزه دروغ (اهریمنی)، ص ۵۷ و ۹۴، ما هزوارش واژه «دروغ» را با تغییری جزئی به هزوارش «مرد» تصحیح کردیم و این معنی را مناسب‌تر دیدیم. به نظر ما منظور این است که این بچه وقتی دنیا آمد قدش به اندازه نیم نیزه بود. نیم نیزه ظاهراً نام جنگ‌افزاری هم بوده است. (نوایی همانجا).

۲. این واژه را با تصحیح مختصر *parwān gāh* می‌توان خواند که در پارتی به معنی پیشگاه است، آن را *farroxān gāh* به معنی تخت فراخ نیز می‌توان خواند، این واژه با قرائت‌های دیگر نیز آمده است، نک: بهار، همانجا و ماهیار نوایی، ص ۹۴ و ۹۵.

۳. در متن *tak kardan* که معنی حمله کردن دارد.

۴. در متن *mā drust āwar*، یعنی درستی و تندرستی نمی‌آوری. جمله مقابل «درست آور» است که همان مفهوم سلام را دارد و عبارت متداول برای سلام و درود در دوره ساسانیان بوده است. نک: ماهیار نوایی، ص ۹۵.

۵. در متن *simspar*، معنی آن کاملاً مشخص نیست. نوعی دشنام است. آن را سَهَم‌سپار نیز می‌توان خواند در مفهوم «ترس آور». نک: بهار ۲۶۷ و ماهیار نوایی، ص ۹۵.

۵۲. آنچه گفتمی نشود. و اگر من به فرّه اورمزد و دین مزدیسنان و جان برادر سوگند نخوردمی، پس با این دو تیغ، شمشیر و کارد سرت بریدمی و به زمین افکندمی.

۵۳. پس جاماسب گوید اگر شما خدایگان را پسند افتد، از این خاک برخیزید و باز به کی گاه نشینید، چون آنچه باید بشود می شود، زیرا^۱ این که من گفتم بشود.

۵۴. گشتاسب نه برخیزد و نه بازگردد.

۵۵. پس آن تهم سپاهبد نیو، زریر، که شود و گوید اگر شما خدایگان را پسند افتد، از این خاک برخیزید و باز به کی گاه نشینید، چه من فردا شوم و با نیروی خویش پانزده بیور^۲ از خیونان گشتم.

۵۶. گشتاسب شاه نه برخیزد نه بازنگرد.

۵۷. پس آن پادخسرو، پارسای مزدیسنان که شود و گوید که اگر شما خدایگان را پسند افتد از این خاک برخیزید و باز به کی گاه نشینید، چه من فردا روز شوم و با نیروی خویش، چهارده بیور^۳ از خیونان بگشتم.

۱. در متن kū.

۲. پانزده بار ده هزار که مساوی صد و پنجاه هزار می شود.

۳. برابر صد و چهل هزار.

۵۸. گشتاسب شاه نه برخیزد و نه بازنگرد.

۵۹. پس آن فرشاورد، پسر گشتاسب شاه شود و گوید که: اگر شما خدایگان را پسند افتد، از این خاک برخیزید و باز به کی گاه بنشینید، چه من فردا روز شوم و با نیروی خویش سیزده بیور^۱ از حیوانان بگشتم.

۶۰. گشتاسب شاه نه برخیزد و نه بازنگرد.

۶۱. پس آن یل اسفندیار^۲ که شود و گوید که: اگر شما خدایگان را پسند افتد از این خاک برخیزید و باز به کی گاه بنشینید، چه من فردا روز شوم، به فرّه اورمزد و دین مزدیسنان و جان شما خدایگان سوگند خورم که هیچ حیونی را از آن رزم زنده رها نکنم.

۶۲. پس گشتاسب شاه برخیزد و باز به کی گاه نشیند و جاماسب بیدخش به پیش خواهد و گوید: مباد^۳ ایدون، چنان که تو جاماسب گویی، چه من فرمان دهم دژی رویین کنند، فرمان

۱. برابر صد و سی هزار.

۲. این نام در پهلوی به صورت Spanddād / Spandyād می آید و اصل اوستایی آن Spantō.δāta است.

۳. واژه در متن هزارش ašmāh است که می توان به هزارش mā به معنی مبادا تصحیح کرد.

دهم آن دژ را دربندی آهنین کنند و فرمان دهم پسران و برادران و شاهزادگان را در آن دژ کنند و نشانند، شاید که به دست دشمنان نرسند.

۶۳. گوید جاماسب بیدخش که: اگر فرمان دهی دژی رویین کنند و نیز فرمان دهی بر آن دربندی آهنین کنند و آن پسران و برادران و درباریان تو رام شهر^۱ را فرمان دهی در آن دژ بنشانند، پس که را توان باشد که آن تعداد^۲ دشمن را از کشور باز دارد؟

۶۴. چه آن تهم سپاهبد نیو، زریر، که شود پانزده بیور از خیونان بکشد و آن پاد خسرو، پارسای مزدیسنان که شود چهارده بیور از خیونان بکشد و آن فرشاورد پسر تو که شود سیزده بیور از خیونان بکشد.

۶۵. گشتاسب شاه گوید اکنون خیونان از اردوگاه^۳ چندین شمار آیند و چون یک بار آیند چه شماری بمیرند و چه شماری بازگردند؟

۶۶. گوید جاماسب بیدخش که: صد و سی و یک بیور^۴ خیون از

۱. لقب گشتاسب به معنی «آرامش بخش کشور».

۲. در متن «اند».

۳. در متن bunag به معنی خیمه گاه.

۴. برابر با ۱۳۱۰۰۰۰.

اردوگاه آیند و چون یکباره آیند، هیچ زنده باز نگردند، مگر
یک: ارجاسب، خداوندگار خیونان.

۶۷. او را نیز یل اسفندیار گیرد، از او دستی و پایی و گوشه بُرد و
چشمش به آتش سوزاند^۱ و او را بر خری دم بریده به کشور
خویش فرستد و گوید که: شو و گوی که چه دیدی از دست
من، یل اسفندیار.

۶۸. پس گوید کی گشتاسب شاه که: اگر همه پسران و برادران و
درباریان من کی گشتاسب شاه و هوتوس^۲، که مرا خواهر و
زن است و از پسر تا دختر سی (تن) از او زاده شده اند، همه
بمیرند، پس من این دین ویژه مزدیسنايي را که از اورمزد
پذیرفتم رها نکنم.

۶۹. پس گشتاسب شاه به سر کوه نشیند و دوازده دوازده بیور^۳
نیرو با او بود، ارجاسب خداوندگار خیونان به کوه نشیند و
دوازده بیور بیور^۴ نیرو با او بود.

۱. در متن *dazēd*، شاید با واژه داغ و داغ کردن ارتباط داشته باشد.

۲. در متن *hūtōs*، که در متون پهلوی نام همسر گشتاسب است.

۳. برابر ۱۴۴۰۰۰۰.

۴. برابر ۱۲۰۰۰۰۰۰۰۰!! احتمالاً همانند متون حماسی با اغراق در شمار سپاه
دشمن چنین وانمود می شود که سپاه دشمن با اینکه شمارشان بسیار است ولی شکست
می خورند.

۷۰. آن تهم سپاهبند نیو، زریر، کارزار آنگونه نیک کند، چنان که ایزد آذر^۱ اندر نیستان افتد و باد نیز یارش بود. چون شمشیر فراز زند ده و چون باز کشد ده از خیونان گُشد، چون گشنه و تشنه شود، خون خیون بیند شاد شود.

۷۱. پس ارجاسب، خداوندگار خیونان از سر کوه نگاه کند و گوید که: از شما خیونان کیست که شود، با زریر نبرد کند و گُشد آن تهم سپاهبند نیو، زریر را تا زرستون دخترم به زنی به او دهم که در همه شهر خیونان زنی از او خوب چهره^۲ تر نیست. ۷۲. و او را بر همه کشور خیونان بیدخس کنم، چه اگر تا شب، زریر زنده (بماند)، پس دیر زمانی نبود که از ما خیونان هیچ زنده باز نیاید.

۷۳. پس آن بیدرفش جادوگر بر پای ایستد و گوید که: مرا اسب زین سازید تا من شوم.

۷۴. اسب زین سازند و بیدرفش جادوگر بر نشیند و به دست فراز

۱. منظور ایزد آتش است، یعنی همانگونه که اگر آتش در نیستان افتد بلافاصله همه نی‌ها می‌سوزند.

۲. در متن hučihr، که به دو معنی می‌آید، زیباچهره و خوب نژاد، این واژه وقتی در مورد بیدرفش جادوگر و نامخواست هزاران به کار رفته است به معنی نژاده معنی شود ولی در مورد «زرستون» و «هما» و «بهستون» که بعداً نامشان خواهد آمد به خوب چهره برگردانده می‌شود.

ستاند آن ژوبین^۱ افسون کرده^۲ دیوان اندر دوزخ را که به خشم و زهر ساخته شده و با آب گناه درست شده بود^۳. اندر رزم شتابد و بیند که زریر کارزار چه نیکو کند، نیارد^۴ پیش فراز شود. ۷۵. از نهان از پس فراز رود و زریر را از زیر کمر بند، از بالای گُستی^۵ به پشت زند و به دل گذراند و به زمین افکند. پس بنشیند آن پَرش کمانان و بانگ نیومردان.

۷۶. پس گشتاسب شاه از سر کوه نگاه کند و گوید که: من چنین می پندارم که گُشته شد زریر، ایران سپاهبدِ ما، چه اکنون نیاید پَرش کمانان و بانگ نیومردان.

۷۷. ولی از شما ایرانیان کیست که شود و کین زریران^۶ خواهد تا که دخترم هُمای را به زنی او دهم که اندر همه کشور ایران^۷ زن از او خوب چهره تر نیست. ۷۸. خان و مان زریر و سپاهبدی ایران را به او دهم.

۱. این واژه را که در متن با حروف "pīš" نوشته شده است می توان fraš آوانویسی کرد، و احتمالاً باید سلاحی پرتاب کننده باشد. با توجه به متن دقیقی به ژوبین ترجمه شد. این واژه تعبیرات مختلف و قرائت های گوناگون همچون نیزه، تیر به دنبال داشته است، بهار، ص ۲۷۱، و ماهیار نوایی، ص ۹۶.

۲. در متن afsūdāg از مصدر afsūdan به معنی افسون کردن.

۳. در متن dēsīdag از مصدر dēsīdan به معنی ساختن.

۴. در متن ayarēd از مصدر ayārīdan به معنی جرأت کردن.

۵. کمر بند مخصوص زردشتیان.

۶. یعنی کین زریری.

۷. در متن شهر ایران، همان ایران شهر.

۷۹. هیچ ایرانی و آزاده‌ای پاسخ نداد مگر آن پسر زریر، هفت ساله وار کودک^۱ که بر پای ایستد و گوید که: مرا اسب زین سازید تا من شوم و رزم آزادگان بینم. شاهزاده گشتاسب^۲ را بینم، آن تهم سپاهبد نیو، زریر پدرم را، اگر زنده یا مرده، چنان که هست پیش شما خدایگان بگویم.

۸۰. پس گشتاسب شاه گوید که تو مشو، چه تو نابرنایی^۳ و پرهیز رزمی (= دفاع جنگی)^۴ اندانی و انگشت تو به تیر استوار^۵ نیست. ۸۱. مبادا خیونان رسند و ترا کُشند، چنان که زریر، ایران سپاهبد را نیز کُشتند، پس خیونان دو نام برند که ما کُشتیم زریر، ایران سپاهبد را و ما کُشتیم بستور پسر او را.

۸۲. پس بستور، در نهان^۶ به آخور سالار گوید که: گشتاسب فرمان داد که آن اسب را که چون زریر کودک بود (بر آن) برمی نشست به بستور دهید.

۱. در متن kōdak 7 sālag humānāg.

۲. در متن گشتاسبان، زریر پسر گشتاسب نیست، برادر اوست، اینجا منظور منسوب به گشتاسب بودن است.

۳. در متن abumāy به معنی نابرنا و بچه.

۴. در متن razmān pahrēz.

۵. در متن ōst. به معنی محکم و استوار، این واژه را به صورت‌های دیگر نیز خوانده‌اند. بهار: آمخته (۲۷۲)، ماهیار نوایی، نه خوسته (۶۷ و ۹۷)

۶. در پهلوی pad nihān.

۸۳. آخور سالار فرمان دهد اسب رازین کنند و بستور بر نشیند و
اسب فراز هلد و دشمن گُشد تا به آن جای رسد که مرده نیو
پدر بیند.

۸۴. دیر زمان نپاید، گوید^۱:

هلا دارون ^۲	جان در رفته‌ات را که درهم پیچید ^۳
هلا گراز	پیراهنت ^۴ را که درهم پیچید
هلا سیمرغک	باره‌ات را که درهم پیچید

۸۵. چون تو ایدون می خواستی که با خیونان کارزار کنی، اکنون
کشته و افکنده هستی، اندر این^۵ رزم چون مردم بی‌گاه و
بی‌گنج.

۸۶. این گیسو و ریش بهنجارت^۶ را بادها آشفته کرده‌اند و تن

۱. این عبارت آشفته است و ترجمه‌ای که داده می‌شود مبتنی بر تصحیح‌ها و

حدس‌هاست. قرائت‌های متفاوتی پیشنهاد شده است. ماهیار نوابی ص ۶۸ و ۹۸.

۲. این واژه را با تصحیح کوچکی می‌توان *dārwan* خواند به معنی دار و درخت. آن را «ستون زندگی» هم معنی کرده‌اند *šarwan* هم خوانده‌اند به معنی «شیرافکن». ماهیار نوابی آن را با تصحیح درون می‌خواند و به معنی کمان می‌گیرد. همانجا.

۳. در متن *amwašt* از مصدر *amwaštan* به معنی درهم پیچیدن، جمع کردن و گردآوری کردن.

۴. با تصحیح کوچک *payrāhan*.

۵. با تصحیح کوچکی *ēn* خوانده می‌شود.

۶. در متن *hangār* از مصدر *hangārdan* که اینجا به معنی مرتب و منظم بودن است. این مصدر به معنی حساب کردن، تصور کردن، و ملاحظه کردن هم آمده است. قرائت‌های دیگری نیز پیشنهاد شده است، بهار تابدار می‌خواند (ص ۲۷۱) و ماهیار نوابی خوهله یعنی تاب‌دار (ص ۶۹ و ۹۹).

پاکیزه‌ات را اسبان پایمال کرده‌اند و خاک به گریبانت^۱ نشسته است. اما اکنون چون کنم؟ چه اگر از اسب پایین آیم و سر تو، پدر در کنار گیرم و خاک از گریبانت بگیرم پس به سبکی باز بر اسب نشستن نتوانم.

۸۷. مبادا خیونان رسند و مرا گُشند، چنان که ترا نیز گُشتند، پس خیونان دو نام برند که ما کشتیم زریر، ایران سپاهبد را و ما کشتیم بستور پسر او را.

۸۸. پس بستور اسب فراز هلد و دشمن زند تا به پیش گشتاسب شاه رسد و گوید که: من شدم و رزم آزادگان و شاهزاده گشتاسبی را درست دیدم. ۸۹. من مُرده دیدم آن تهم سپاهبد نیو، زریر پدرم را. اما اگر شما خدایگان را پسند افتد، مرا هلید تا شوم و کین پدری خواهم.

۹۰. پس گوید جاماسب بیدخش که این پسر را هلید، بر بخت ایستاده است^۲ و دشمن گُشد.

۹۱. پس گشتاسب شاه فرمان دهد اسب زین کنند.

۹۲. بستور بر آن باره نشیند. (گشتاسب) از تیردان خویش به او

۱. در متن griw که در پهلوی هم به معنی گردن و گریبان و هم چنین به معنی خویشتن و نفس است.

۲. در متن estēd یعنی بخت و اقبال با اوست.

تیری دهد و آن را آفرین کند^۱ و گوید:

از سوی من شوی (باشد که) پیروزی آوری

به هر رزم و پادرم^۲ (باشد که) پیروزی یابی

هر روز^۳ (باشد که) نام آوری،

جاویدان روزان، (باشد که) دشمن مرده آوری

۹۳. اکنون باره و درفش این سپاه ایران را نیز کار تو فرمایی،

(باشد که) نام آور باشی تا روز جاوید^۴.

۹۴. پس بستور اسب فراز هلد و دشمن گُشد و کارزار چنان نیکو

کند چنان که زریر، ایران سپاهبد کرد.

۹۵. پس ارجاسب، خداوندگار خیونان از سر کوه نگاه کند و

گوید: آن کیست، آن پسر^۵ ده ساله^۶ که گردوار اسب دارد و

گردوار زین^۷ دارد و کارزار چنان نیکو کند، چنان که زریر،

۱. آفرین کردن در مفهوم دعا کردن است. در مورد این که «تیر» رادعا می کند یا بستور

را نظرات مختلف داده شده است. نک: ماهیارنوابی، ص ۱۰۰، ما این آفرین را با تصحیح کوچکی خطاب به خود بستور گرفتیم.

۲. در پهلوی pād razm که جنگ و جنگ دفاعی معنی می دهد.

۳. در پهلوی pād rōz به معنی هر روز.

۴. با تصحیحات کوچکی که انجام شد این معنی حاصل گردید. قرائت های دیگری هم داده شده است، نک: بهار، ص ۲۷۱، و ماهیارنوابی، ص ۷۱ و ۱۰۰.

۵. در پهلوی rahīg.

۶. با تصحیح مختصر این معنی به دست می آید.

۷. زین در اینجا معنی سلاح می دهد.

ایران سپاهبد کرد؟ ۹۶. ولی چنین پندارم که آن از تخمه گشتاسب است و کین زیریران خواهد.

۹۷. اما از شما خیونان کیست که شود و با آن پسر^۱ نبرد کند و او را بکشد، تا بهستون دخترم را به او به زنی دهم که اندر همه کشور خیونان زن از او خوب چهره تر نیست. ۹۸. و او را بر همه کشور خیونان بیدخش کنم. چه اگر تا شب این پسر زنده بود، پس دیر زمان نبود که از ما خیونان هیچ زنده باز نماند.

۹۹. پس بیدرفش جادوگر به پای ایستاد و گفت که مرا اسب زین سازید تا من شوم.

۱۰۰. اسب آهین سُمب، باره زیریرا زین سازند و بیدرفش جادوگر بر نشیند^۲ و به دست فراز ستاند^۳ آن ژوبین افسون کرده دیوان اندر دوزخ را که به خشم و زهر ساخته شده و با آب گناه درست شده بود. اندر رزم شتابد و بیند که بستور کارزار چه نیکو کند، نیارد پیش فراز شود، پنهان از پس فراز رود.

۱۰۱. بستور نگاه کند و گوید که: دُرَوَند^۴ جادوگر، فراز به پیش

۲. در متن ماضی است.

۴. دروند به معنی گناهکار و خبیث.

۱. در متن rēdag.

۳. در متن ماضی است.

آی^۱، چه من دارم باره زیرِ ران، لیک تاختن ندانم و من دارم
تیر اندر تیردان لیک انداختن ندانم، فراز به پیش آی تا این
جان خوشت را بر بایم^۲، چنانکه تو بر آن تهم سپاهید نیو،
زریر، پدر من کردی.

۱۰۲. بیدرفش جادوگر گستاخ شود، به پیش فراز شود و آن
سیاه آهنین سُمب، باره زریر، چون بانگ بستور شنود،
چهار پای بر زمین ایستاده، نهصد و نود و نه (۹۹۹) بار
بانگ کند.

۱۰۳. بیدرفش ژوبین اندازد^۳، بستور به دست فراز پذیرد.

۱۰۴. پس روانِ زریر بانگ کند که این ژوبین از دست بیفکن و از
تیردان خویش تیری ستان، این دُروند را پاسخ کن.

۱۰۵. بستور ژوبین از دست بیفکند و از تیردان خویش تیری
ستاند و بیدرفش را به دل زند و به پشت بگذارند و به زمین
افکند.

۱. در متن *farāz ō pēs āwar*.

۲. در متن *appār kunēm* یعنی بر بایم. این عبارت را به این صورت نیز می توان معنی
کرد: «پیش آی و این جان خوشم را برگیر»، چنین برگردانی با واژگان عبارت کمتر
هم آهنگ است، چون عبارت پهلوی چنین است:

frāz ō pēs āwar ut ēn xwaš gyān appār kunēm.

۳. در پهلوی *wēzēd* از مصدر *wēxton* به معنی افکندن و تاب دادن و چرخاندن.

۱۰۶. درود به روان (زریر) دهد^۱ و برچیند^۲ آن کفش^۳ سپید
 مرواریدنشان^۴ و هم جامه زر بفت^۵ زریر را. خود بر باره زریر
 نشیند و باره خود به دست فراز پذیرد و اسب فراز هلد و دشمن
 کُشد تا به آن جای رسد که گرمی کرد، پسر جاماسب درفش
 پیروزی را به دندان دارد و با دو دست کارزار کند.

۱۰۷. گرمی کرد و آن سپاه بزرگ چون بستور را بیند، همگان بر
 زریر بگریند^۶ و گویند چرا اینجا آمدی، که انگشت تو به تیر
 استوار نیست و پرهیز رزمی ندانی. ۱۰۸. مبادا خیونان
 رسند و ترا کُشند، چنانکه ایشان زریر را نیز کشتند، پس
 خیونان دو نام برند که: ما کشتیم زریر، ایران سپاهبد را و ما
 کشتیم بستور پسرش را.

۱۰۹. پس بستور گوید که باشد که به پیروزی داری، تو گرمی کرد
 پسر جاماسب، این درفش پیروزی را، چه اگر زنده به پیش
 گشتاسب برسم، گویم که تو چه نیکو کارزار کردی.

-
۱. این عبارت را طور دیگر نیز تعبیر کرده‌اند، بهار، چنین معنی می‌کند: درود به روان دهد یعنی جان سپارد، ص ۲۷۲.
 ۲. در متن wēzēd از مصدر wēxtan که به معنی گزیدن و انتخاب کردن است.
 ۳. در پهلوی mōg، این عبارت را طور دیگر نیز خوانده‌اند، ماهیار نوابی: بیفشاند آن موی سپید به مروارید، ص ۷۴ و ۱۰۱.
 ۴. در متن: از مروارید.
 ۵. در متن ham zarr Zarēr brahmag.
 ۶. در متن brāmēnd یعنی بگریند، بنالند.

۱۱۰. پس بستور اسب فراز هلد، دشمن گُشد تا بدانجای رسد که
یل نیو، اسفندیار کارزار کند.

۱۱۱. اسفندیار چون بستور را ببند، آن سپاه بزرگ ایران را به
بستور هلد و خود به سر کوه شود، ارجاسب را با دوازده
بیور^۱ سپاه از سر کوه زند و به دشت افکند و گُشتار آنان را
به گرامی کرد سپارد^۲. گرامی کرد گُشد و به بستور بسپارد.

۱۱۲. پس دیر زمان نبود که از آن خیونان هیچ زنده باز نماند مگر
یک تن، ارجاسب خداوندگار خیونان.

۱۱۳. او را هم یل اسفندیار گیرد، از او دستی و پایی و گوشه بُرد و
از او چشمی به آتش سوزاند و او را بر بُریده دُم خری به
شهر خویش باز فرستد.

۱۱۴. و گوید که بشو و بگوی که چه دیدی از دست من یل
اسفندیار، که خیونان نیز دانند که چه بود به روز فروردین^۳
اندر اژدها رزم گشتاسبی.

۱. برابر با ۱۲۰۰۰۰.

۲. در متن spōzēd، از مصدر spōxtan یعنی رد کردن، راندن، بیرون کردن.

۳. منظور روزی از فروردین است و قرائت ما را در بند ۲۶ تأیید می کند.

انجامه^۱

۱. به فرجام رسید. با درود، شادی و رامش. بهشت بهر باد^۲
گشتاسب (= ویشتاسب) پسر لهراسب را و نیز^۳ زیر، بستور.
اسفندیار، همچنین فرشاورد گشتاسبان^۴، گرامی گرد پسر

۱. چنین عنوانی در متن نیست. ما این اصطلاح را برای colophone برگزیدیم که در نوشته‌های روانشادان ایرج افشار و احمد تفضلی هم آمده است. بدان پایان نوشت نیز می‌گویند. متقدمان اصطلاح ترقیمه را نیز آورده‌اند. این اصطلاح معمولاً به متن پایانی دست‌نوشته‌ها اطلاق می‌شود که رونویسی‌کننده که غالباً شخصیتی ناشناخته است از قلم خود به متن می‌افزاید. متن انجامه‌ها گاهی کوتاه و تنها یک سطر و گاهی طولانی‌ترند و در متون پهلوی در بیشتر موارد عباراتی آشفته و توأم با اشتباهات نگارشی و معنایی هستند ولی گاهی نیز نکته‌هایی دربر دارند. انجامه این متن نیز از این لغزش‌ها بدور نیست. من قصد ترجمه آن را نداشتم ولی به سفارش دوست دانشمندم دکتر علی اشرف صادقی بدان پرداختم که به زعم ایشان، چه بهتر که کاری کامل به انجام رسد و شاید نکته مفیدی از همین انجامه به دست آید.

۲. در پهلوی: wahišt bahr bawād، این اصطلاح در سنگ مزارها هم بکرات به کار رفته است و به این معنی است که بهشت نصیب او شود.

۳. در متن پس از واژه لهراسب واژه 'nč آمده است. مترجمان پیشین آن را حذف کرده‌اند. شاید منظور از آن «نیز به» و یا «نیز... را» باشد.

۴. در متن Jāmāspan است که به این صورت تصحیح شد، چون بنا بر متن یادگار زیران، فرشاورد فرزند گشتاسب است.

جاماسب و پادخسرو^۱ که خود نامبردارند^۲.
 ۲. همه شاهزادگان^۳ گوان (= پهلوانان)، جنگ آوران^۴. گاه^۵
 نیک^۶ باد به بهشت درخشان^۷، در روشنی بی پایان^۸ در جایگاه^۹
 ورجاوندان^{۱۰}.

۳. همه افزون باد که روان انوشه باد. که در پناه دین داراد (آن
 که برای او) نوشته شد^{۱۱}. شاد و پیروز باد شادان زاد پسر شادان^{۱۲}.

۱. بعد از واژه پادخسرو واژه‌ای با حروف p'tsyyn آمده است که شاید دوباره نویسی
 نام پیشین باشد.

۲. در متن xwad burd nām hēnd ، که هم می‌توان در مفهوم نامبردار گرفت و هم به
 این صورت معنی کرد که از آنها نام برده شده است.

۳. در پهلوی wāspuhragān ، که w اول نیز در نسخه افتاده است.

۴. در پهلوی ērāxtārān ، از مصدر ēraxtan به معنی جنگ کردن و مشاجره کردن.

۵. در متن gāhīh ، در نسخه های متأخر پهلوی گاهی īh به جای حرف اضافه آبه کلمه
 وصل می‌شود.

۶. در پهلوی xwābar که در متن xwawar نوشته شده است و معمولاً به معنی مهربان و
 نیکوکار است.

۷. در متن bāmīg به معنی درخشان و باشکوه.

۸. در پهلوی a-sar ، یعنی ابتدا ندارد و هم‌چنین بی آغاز و بی پایان هم می‌توان معنی
 کرد. ماهیار نوابی a-sar را به «بی آغاز» و مقابل آن a-pad را در مفهوم بی پایان
 می‌گیرد و آنها را دو اصطلاح فلسفی می‌داند که معرب آنها ازل و ابد شده است (ماهیار
 نوابی ۱۰۲).

۹. در پهلوی nīsem .

۱۰. در پهلوی warjāwandān / warzāwandan که در اصل معنی آن: «کسانی که دارای
 نیروی اعجاز هستند» است.

۱۱. در متن nibišt hēd .

۱۲. با پس و پیش کردن واژه‌ها در متن این معنی به دست آمد.

۴. فرخ باد تا هزاران سالان تا به^۱ روز فرشگرد^۲ آبادان^۳ میهن
و مان همه^۴ خواسته افزون باد.

۵. که شما خود دیر^۵ (زمان) در آرامش باشید^۶ و کسی که
بخواند (این) فرخ نوشته^۷ را رستم مهربان نام را به شادی^۸ یاد کند
که این نسخه^۹ را نوشته بود و من دین بنده مهربان کی خسرو (که
این را) نوشتم.

۶. هر که خواند و^{۱۰} نام ما به نیکی یاد کند، به تن درستی در این
گیتی خوشبخت^{۱۱} به (هنگام) درگذشتن تن^{۱۲} در جایگاه
ورجاوندان (باشد). من که از فرزندان دینی^{۱۳} بودمی^{۱۴} و

۱. در متن *yad o*.

۲. در پهلوی *frašgird* دوران بازسازی و جاودانگی در پایان جهان.

۳. در وسط این واژه کلمه "m" آمده است که زائد است.

۴. واژه با تغییر کوچکی *harwīn* خوانده می شود. به معنی «همه».

۵. با تصحیح کوچکی واژه را می توان *dagr/dēr* خواند.

۶. در متن *bē ramēd*.

۷. در پهلوی *nibēg* به معنی نوشته و کتاب و دفتر.

۸. در متن *hu-šādīh*.

۹. در پهلوی *pačīn*.

۱۰. افزوده شد. در متن نیست.

۱۱. در پهلوی *ābād*، که هم به معنی آباد و هم به معنی خوشبخت است. این واژه را *āzād*

هم می توان خواند به معنی آزاد و آزاده.

۱۲. در پهلوی *bē pad widerān ī tan*.

۱۳. در پهلوی *az dēnīg frazandān*.

۱۴. با تصحیح مختصر می توان واژه را *bawē* خواند که حالت دعایی دارد.

نویسنده^۱ (این نوشته) بودم باشد که در این گیتی خوشبخت و نیک و بر ستمکارترین^۲ آفریده بد پیروز باشم^۳.

۷. پیروز و پیروزی^۴ باد دادار اورمزد را، نماز (به) زردشت

سپستان که آورد دین به پاکِ مزدیسنی را و رواج داد به یاری گشتاسب شاه و زریر و اسفندیار.

۱. در پهلوی nibīstar. ۲. در متن pazddom.

۳. این عبارت را در پهلوی به این صورت می توان خواند:

andar īm gētī āzād weh ō pērōz bawē wattar dām

۴. در متن pērōzī به جای pērōzīh، احتمالاً نشانه‌ای از فارسی‌گرایی.



متن پهلوی یادگار زریران

Jamasp Asana. J. M.

Pahlavi Texts

1897/1913

P. 1-17

۱۱۷ - ۱۱۸ - ۱۱۹ - ۱۲۰

۱۱۷ - ۱۱۸ - ۱۱۹ - ۱۲۰
 ۱۱۷ - ۱۱۸ - ۱۱۹ - ۱۲۰
 ۱۱۷ - ۱۱۸ - ۱۱۹ - ۱۲۰

- ۱ - ۱۱۷ - ۱۱۸ - ۱۱۹ - ۱۲۰
 ۱۱۷ - ۱۱۸ - ۱۱۹ - ۱۲۰
 ۱۱۷ - ۱۱۸ - ۱۱۹ - ۱۲۰
- ۲ - ۱۱۷ - ۱۱۸ - ۱۱۹ - ۱۲۰
 ۱۱۷ - ۱۱۸ - ۱۱۹ - ۱۲۰
 ۱۱۷ - ۱۱۸ - ۱۱۹ - ۱۲۰
- ۳ - ۱۱۷ - ۱۱۸ - ۱۱۹ - ۱۲۰
 ۱۱۷ - ۱۱۸ - ۱۱۹ - ۱۲۰
 ۱۱۷ - ۱۱۸ - ۱۱۹ - ۱۲۰
- ۴ - ۱۱۷ - ۱۱۸ - ۱۱۹ - ۱۲۰
 ۱۱۷ - ۱۱۸ - ۱۱۹ - ۱۲۰
 ۱۱۷ - ۱۱۸ - ۱۱۹ - ۱۲۰
- ۵ - ۱۱۷ - ۱۱۸ - ۱۱۹ - ۱۲۰
 ۱۱۷ - ۱۱۸ - ۱۱۹ - ۱۲۰
 ۱۱۷ - ۱۱۸ - ۱۱۹ - ۱۲۰
- ۶ - ۱۱۷ - ۱۱۸ - ۱۱۹ - ۱۲۰
 ۱۱۷ - ۱۱۸ - ۱۱۹ - ۱۲۰
 ۱۱۷ - ۱۱۸ - ۱۱۹ - ۱۲۰
- ۷ - ۱۱۷ - ۱۱۸ - ۱۱۹ - ۱۲۰
 ۱۱۷ - ۱۱۸ - ۱۱۹ - ۱۲۰
 ۱۱۷ - ۱۱۸ - ۱۱۹ - ۱۲۰
- ۸ - ۱۱۷ - ۱۱۸ - ۱۱۹ - ۱۲۰
 ۱۱۷ - ۱۱۸ - ۱۱۹ - ۱۲۰
 ۱۱۷ - ۱۱۸ - ۱۱۹ - ۱۲۰

1 MK. ۲ MK. 3 JJ. 4 MK.

سلسلہ سوانحیہ کے مضامین

۵

۲۱۔ اس سلسلہ میں ایک اور مضمون ہے جس کا عنوان ہے "سوانحیہ سلسلہ"۔ اس میں سوانحیہ سلسلہ کے بارے میں مفصلاً بحث کی گئی ہے۔

۲۰۔ سوانحیہ سلسلہ کے بارے میں ایک اور مضمون ہے جس کا عنوان ہے "سوانحیہ سلسلہ"۔ اس میں سوانحیہ سلسلہ کے بارے میں مفصلاً بحث کی گئی ہے۔

۱۹۔ سوانحیہ سلسلہ کے بارے میں ایک اور مضمون ہے جس کا عنوان ہے "سوانحیہ سلسلہ"۔ اس میں سوانحیہ سلسلہ کے بارے میں مفصلاً بحث کی گئی ہے۔

۱۸۔ سوانحیہ سلسلہ کے بارے میں ایک اور مضمون ہے جس کا عنوان ہے "سوانحیہ سلسلہ"۔ اس میں سوانحیہ سلسلہ کے بارے میں مفصلاً بحث کی گئی ہے۔

۱۷۔ سوانحیہ سلسلہ کے بارے میں ایک اور مضمون ہے جس کا عنوان ہے "سوانحیہ سلسلہ"۔ اس میں سوانحیہ سلسلہ کے بارے میں مفصلاً بحث کی گئی ہے۔

۱۶۔ سوانحیہ سلسلہ کے بارے میں ایک اور مضمون ہے جس کا عنوان ہے "سوانحیہ سلسلہ"۔ اس میں سوانحیہ سلسلہ کے بارے میں مفصلاً بحث کی گئی ہے۔

24 Both ۱۹۹۰. 25 Both ۱۹۹۱. 26 Both ۱۹۹۲. 27 Both ۱۹۹۳.
28 JJ. ۱۹۹۴. 29 Both ۱۹۹۵. 30 Both ۱۹۹۶. 31 Both Add. ۱۹۹۷.
32 MK. ۱۹۹۸. 33 Both ۱۹۹۹. 34 Both ۲۰۰۰.

سورہ بقرہ کے آیتیں

۶

۳۵ سورہ بقرہ آیت ۳۵ میں ہے کہ اِنَّا نَحْنُ رَبُّهُنَّ وَإِنَّهُنَّ لَنَا حَمِيمٌ

۳۶ اِنَّا نَحْنُ رَبُّهُنَّ وَإِنَّهُنَّ لَنَا حَمِيمٌ

۳۷ اِنَّا نَحْنُ رَبُّهُنَّ وَإِنَّهُنَّ لَنَا حَمِيمٌ

۳۸ اِنَّا نَحْنُ رَبُّهُنَّ وَإِنَّهُنَّ لَنَا حَمِيمٌ

۳۹ اِنَّا نَحْنُ رَبُّهُنَّ وَإِنَّهُنَّ لَنَا حَمِيمٌ

۴۰ اِنَّا نَحْنُ رَبُّهُنَّ وَإِنَّهُنَّ لَنَا حَمِيمٌ

۴۱ اِنَّا نَحْنُ رَبُّهُنَّ وَإِنَّهُنَّ لَنَا حَمِيمٌ

۴۲ اِنَّا نَحْنُ رَبُّهُنَّ وَإِنَّهُنَّ لَنَا حَمِيمٌ

۴۳ اِنَّا نَحْنُ رَبُّهُنَّ وَإِنَّهُنَّ لَنَا حَمِيمٌ

۴۴ اِنَّا نَحْنُ رَبُّهُنَّ وَإِنَّهُنَّ لَنَا حَمِيمٌ

۴۵ اِنَّا نَحْنُ رَبُّهُنَّ وَإِنَّهُنَّ لَنَا حَمِيمٌ

۴۶ اِنَّا نَحْنُ رَبُّهُنَّ وَإِنَّهُنَّ لَنَا حَمِيمٌ

۴۷ اِنَّا نَحْنُ رَبُّهُنَّ وَإِنَّهُنَّ لَنَا حَمِيمٌ

۴۸ اِنَّا نَحْنُ رَبُّهُنَّ وَإِنَّهُنَّ لَنَا حَمِيمٌ

۴۹ اِنَّا نَحْنُ رَبُّهُنَّ وَإِنَّهُنَّ لَنَا حَمِيمٌ

۵۰ اِنَّا نَحْنُ رَبُّهُنَّ وَإِنَّهُنَّ لَنَا حَمِيمٌ

۵۱ اِنَّا نَحْنُ رَبُّهُنَّ وَإِنَّهُنَّ لَنَا حَمِيمٌ

۵۲ اِنَّا نَحْنُ رَبُّهُنَّ وَإِنَّهُنَّ لَنَا حَمِيمٌ

۵۳ اِنَّا نَحْنُ رَبُّهُنَّ وَإِنَّهُنَّ لَنَا حَمِيمٌ

۵۴ اِنَّا نَحْنُ رَبُّهُنَّ وَإِنَّهُنَّ لَنَا حَمِيمٌ

۵۵ اِنَّا نَحْنُ رَبُّهُنَّ وَإِنَّهُنَّ لَنَا حَمِيمٌ

۵۶ اِنَّا نَحْنُ رَبُّهُنَّ وَإِنَّهُنَّ لَنَا حَمِيمٌ

۵۷ اِنَّا نَحْنُ رَبُّهُنَّ وَإِنَّهُنَّ لَنَا حَمِيمٌ

۵۸ اِنَّا نَحْنُ رَبُّهُنَّ وَإِنَّهُنَّ لَنَا حَمِيمٌ

35 JJ. ۳۵. 36 JJ. ۳۶. 37 Both ۳۷. 38 MK. ۳۸. JJ. ۳۹. 39 JJ. ۳۹. 40 Both Adl. ۴۰. 41 Both ۴۱. 42 Both ۴۲. 43 Both ۴۳. 44 Both ۴۴.

۷
سید علی حسینی و کلامه

- ۵۲
۵۳
۵۴
۵۵
۵۶
۵۷
۵۸
۵۹

45 JJ. د. د. د. د. د. 46 MK. adds ۱. 47 MK. ۴۷. 48 Both ۴۷. 49 JJ. ۴۹. 50 Both ۵۰. 51 JJ. ۵۱. 52 JJ. ۵۲. 53 JJ. ۵۳. 54 JJ. ۵۴.

سپهر و سیه کدو

۸

۶۰. نم کدو و ابرو کدو ۱۱۵۳ و سیر کدو ۱۱۵۴
سپهر و سیه کدو ۱۱۵۵

۶۱. کدو کدو و کدو کدو ۱۱۵۶ و کدو کدو ۱۱۵۷
سپهر و سیه کدو ۱۱۵۸ و کدو کدو ۱۱۵۹
۱۱۶۰ و کدو کدو ۱۱۶۱ و کدو کدو ۱۱۶۲
سپهر و سیه کدو ۱۱۶۳ و کدو کدو ۱۱۶۴

۶۲. کدو کدو و کدو کدو ۱۱۶۵ و کدو کدو ۱۱۶۶

۶۳. کدو کدو و کدو کدو ۱۱۶۷ و کدو کدو ۱۱۶۸
کدو کدو و کدو کدو ۱۱۶۹ و کدو کدو ۱۱۷۰
کدو کدو و کدو کدو ۱۱۷۱ و کدو کدو ۱۱۷۲
کدو کدو و کدو کدو ۱۱۷۳ و کدو کدو ۱۱۷۴
کدو کدو و کدو کدو ۱۱۷۵ و کدو کدو ۱۱۷۶

۶۴. کدو کدو و کدو کدو ۱۱۷۷ و کدو کدو ۱۱۷۸
کدو کدو و کدو کدو ۱۱۷۹ و کدو کدو ۱۱۸۰
کدو کدو و کدو کدو ۱۱۸۱ و کدو کدو ۱۱۸۲
کدو کدو و کدو کدو ۱۱۸۳ و کدو کدو ۱۱۸۴

کدو کدو و کدو کدو ۱۱۸۵ و کدو کدو ۱۱۸۶
کدو کدو و کدو کدو ۱۱۸۷ و کدو کدو ۱۱۸۸
کدو کدو و کدو کدو ۱۱۸۹ و کدو کدو ۱۱۹۰
کدو کدو و کدو کدو ۱۱۹۱ و کدو کدو ۱۱۹۲

55 MK. adds ۱۱۵۳. 56 JJ. ۱۱۵۴. 57 JJ. Adds ۱۱۵۵. 58 Both ۱۱۵۶. 59 JJ. ۱۱۵۷. 60 JJ. ۱۱۵۸.

۱. سترسوس . كلدوس .

۷۱ اوسو سترسوس . كلسو سترسوس . اوسو سترسوس .

اوسو سترسوس . اوسو سترسوس . اوسو سترسوس .

اوسو سترسوس . اوسو سترسوس . اوسو سترسوس .

اوسو سترسوس . اوسو سترسوس . اوسو سترسوس .

۷۲ اوسو سترسوس . اوسو سترسوس . اوسو سترسوس .

اوسو سترسوس . اوسو سترسوس . اوسو سترسوس .

اوسو سترسوس . اوسو سترسوس . اوسو سترسوس .

اوسو سترسوس . اوسو سترسوس . اوسو سترسوس .

۷۳ اوسو سترسوس . اوسو سترسوس . اوسو سترسوس .

اوسو سترسوس . اوسو سترسوس . اوسو سترسوس .

۷۴ اوسو سترسوس . اوسو سترسوس . اوسو سترسوس .

اوسو سترسوس . اوسو سترسوس . اوسو سترسوس .

اوسو سترسوس . اوسو سترسوس . اوسو سترسوس .

۷۵ اوسو سترسوس . اوسو سترسوس . اوسو سترسوس .

اوسو سترسوس . اوسو سترسوس . اوسو سترسوس .

اوسو سترسوس . اوسو سترسوس . اوسو سترسوس .

اوسو سترسوس . اوسو سترسوس . اوسو سترسوس .

۷۶ اوسو سترسوس . اوسو سترسوس . اوسو سترسوس .

اوسو سترسوس . اوسو سترسوس . اوسو سترسوس .

اوسو سترسوس . اوسو سترسوس . اوسو سترسوس .

66 MK. 67 JJ. 68 JJ. 69 MK. 70 Thus

both for .

۱۲ کلدانی

۸۴ کلدانی کلدانی

۸۵ کلدانی کلدانی

۸۶ کلدانی کلدانی

..... کلدانی کلدانی

..... کلدانی کلدانی

..... کلدانی کلدانی

..... کلدانی کلدانی

..... کلدانی کلدانی

..... کلدانی کلدانی

..... کلدانی کلدانی

..... کلدانی کلدانی

..... کلدانی کلدانی

..... کلدانی کلدانی

..... کلدانی کلدانی

..... کلدانی کلدانی

..... کلدانی کلدانی

..... کلدانی کلدانی

..... کلدانی کلدانی

..... کلدانی کلدانی

..... کلدانی کلدانی

79 JJ. 31. 80 Both 81 Thus JJ., West supposes

82 Both

سپهر سوسله . كلدنه .

۱۹

۱۱۳
 ۱۱۴



۱
 ۲
 ۳
 ۴
 ۵

105 MK. 106 Both 107 Both

۱۷ سدسوسو س کلدو

۱ ۱۱۱۱۱۱۱ ۱۱۱۱۱۱۱ ۱۱۱۱۱۱۱ ۱۱۱۱۱۱۱ ۱۱۱۱۱۱۱
۱۱۱۱۱۱۱ ۱۱۱۱۱۱۱ ۱۱۱۱۱۱۱ ۱۱۱۱۱۱۱ ۱۱۱۱۱۱۱
۱۱۱۱۱۱۱ ۱۱۱۱۱۱۱ ۱۱۱۱۱۱۱ ۱۱۱۱۱۱۱ ۱۱۱۱۱۱۱
۱۱۱۱۱۱۱ ۱۱۱۱۱۱۱ ۱۱۱۱۱۱۱ ۱۱۱۱۱۱۱ ۱۱۱۱۱۱۱
۱۱۱۱۱۱۱ ۱۱۱۱۱۱۱ ۱۱۱۱۱۱۱ ۱۱۱۱۱۱۱ ۱۱۱۱۱۱۱

۲ ۱۱۱۱۱۱۱ ۱۱۱۱۱۱۱ ۱۱۱۱۱۱۱ ۱۱۱۱۱۱۱ ۱۱۱۱۱۱۱
۱۱۱۱۱۱۱ ۱۱۱۱۱۱۱ ۱۱۱۱۱۱۱ ۱۱۱۱۱۱۱ ۱۱۱۱۱۱۱
۱۱۱۱۱۱۱ ۱۱۱۱۱۱۱ ۱۱۱۱۱۱۱ ۱۱۱۱۱۱۱ ۱۱۱۱۱۱۱
۱۱۱۱۱۱۱ ۱۱۱۱۱۱۱ ۱۱۱۱۱۱۱ ۱۱۱۱۱۱۱ ۱۱۱۱۱۱۱

108 Both ۱۱۱۱۱۱۱ . 109 MK ۱۱۱۱۱۱۱۱ .



انتشارات معین